



● سروش طاهری، مدرس دانشگاه، بازیگر و کارگردان، این روزها با گروهی از دانشجویانش نمایش «هیچ نگو هملت فقط سه روز» را در تماشاخانه شانو هر شب ساعت ۹ به صحنه می‌برد. این نمایش نوشته رضا گشتاسب است و برداشتی نو از نمایش‌نامه «هملت» شکسپیر محسوب می‌شود. در این اثر نمایشی دانشجویان دانشگاه آزاد و دانشگاه علمی‌کاربردی بازی می‌کنند و اثر از فضایی مدرن برخوردار است، به شکلی که در نمایش شاهد تقابل کودکی هملت با حال حاضر وی و ظاهرشدن روح پدرش و ماجرای کشته‌شدن او توسط عمویش، کلاودیوس هستیم.

❧ چرا با دانشجویان نمایش به صحنه می‌آوری؟ به نظرم وظیفه یک معلم این است که نسبت به سرنوشت هنری شاگردانش حساس باشد، مخصوصا در رابطه با رشته‌هایی که الزام‌نایز به تجربه در محیط کار دارند. دانشجویان در این تمرین‌ها می‌آموزند که روان‌شناسی کار گروهی چیست؟ چطور هم را درک کنند؟ سختی‌های این کار چیست؟ از همه مهم‌تر اینکه خود من هم با انبوهی از سؤالات مواجه می‌شوم که برای پاسخ به آنها نیازمند مطالعه و به‌روزرسانی خودم هستم. در حقیقت، هم دانشجویان کار عملی را می‌آموزند و هم خود من گامی برای اعتلای سطح هنری خودم و جامعه دانشجویی که به آنها متعهدم برمی‌دارم.

❧ چه نکاتی در نمایش‌نامه «هیچ نگو هملت فقط سه روز» باعث شد که آن را کارکنی؟ سال‌ها بود که بر اساس علاقه شخصی دوست داشتم با نمایش‌نامه هملت دست‌وپنجه نرم کنم. پس از اینکه نمایش‌نامه توسط دوست هنرمندم، رضا گشتاسب، به دستم رسید، دیدم چه اندیشه زیبایی در متن جاری است و چه حیف است که این اثر که می‌تواند واکاوی عمیقی در اثر شاخص شکسپیر باشد و نمایشی استخوان‌دار در آموزش و پرورش دانشجویان باشد، کار نشود. نگاه نو به آثار شاخص جهان که البته در ایران سابقه‌ای طولانی نیز دارد باعث فوران اندیشه‌های نو درباره آن اثر خاص خواهد بود.

❧ نام نمایش «هیچ نگو هملت فقط سه روز» گویای چه نکته‌ای است؟

هملت در این نمایش سه روز در خواب است و در خواب، خواب می‌بیند. گویا در این سه روز خوابیدن تمام لحظات زندگی‌اش را که دوست دارد از جلوی چشمانش می‌گذرد. اینکه می‌گویم دوست دارد، نه از این منظر که علاقه‌ای به لحظات سخت زندگی‌اش داشته باشد، بلکه آنچه ذهنش را مشغول کرده است در این خواب، در خواب می‌بیند و تلاش می‌کند سه روز در خواب‌ها و کابوس‌هایش هیچ نکود.

❧ نمایش‌نامه از حالت نئوکلاسیک به نمایشی سوررئال و اکسپرسیونیستی تبدیل شده. آیا پرورش بنیادینی برای این منظور در متن وجود دارد؟

پرستش بنیادین را به نظرم هر مخاطبی در ذهن خودش خواهد داشت. نمایش‌نامه نقد جهان دیکتاتورگونه ذهن است. نقد قدرت فاسد است.



کابوس هملت‌هایی است که با گذشته خویش درگیرند. نمایش‌نامه تلویحا ما را به تفکر درباره سرنوشت خود و دیگران وامی‌دارد. این تفکر درباره سرنوشت خویشستن همان چیزی است که باعث بروز انقلاب‌های بزرگ در جهان دیکتاتورمآبانه و قدرت‌پرست شده است.

❧ اینکه به سمت کمدی و شاید هم کمی افراطی‌تر به سمت لودگی در اجرا آمده‌اید، به دنبال اثبات چه ساختاری هستید؟ به نظرم نوعی گروتسک عمیق در اجرا نهفته است. افراط در لحظات کمیک و به تبع آن در لحظات تراژیک جزء لاینفک این گونه است. ❧ چرا ترازوی بین کمدی و تراژدی نیست که بشود گروتسک موثری را در اجرا لحاظ کنید؟ تمام تلاشم اجرای همان گروتسک و تأثیر بیشتر بر مخاطب بود. تجربه ترس و البته خندیدن بر همان ترس که زنجاری است بر انسان معاصر که تمام عمرش را با این ترس‌ها سر می‌کند. شاید این گروتسک بیشتر برداشت من در اجرا باشد، البته خود نمایش‌نامه عمیقاً تراژیک است.

❧ در کارتان صحنه نمایشی را که هملت برای فهمیدن قاتل بودن کلاودیوس – عمویش- طراحی می‌کند حذف کرده‌اید و به‌جایش صحنه اعدام یک دختر عاصی را گذاشته‌اید، چرا؟ این اخراج و اعدام، همان نمایش است. ❧ در تصویری‌شدن برخی از لحظات آثا از منابع سینمایی خاصی بهره برده‌اید؟ ممکن است در ناخودگاه من بوده باشد، اما واقعا عمدی در آن نبوده است. تنها کابوس‌ها و رؤیاها را جان داده و تصویری کرده‌ام.



تقوایی خاطره‌ساز شد؛ اتفاقی که در سال‌های بعد می‌توانست باز هم آن را تکرار کند و هر باری که قدمی به جلو می‌گذاشت، متولیان موج‌نو سینما را متوقف می‌کردند. زمانی که سردبیر مجله ادبی «هنر و ادبیات» در جنوب بود، به این درک رسید که شاید اقتباس‌های ادبی می‌تواند قصه را که رکن اصلی فیلم است، رنگی تازه ببخشد تا سمت‌وسو و نگاه جدیدی در فیلم‌های سطحی آن سال‌های سینما اتفاق بیفتد. فیلم «آرامش



به فاصله چند ماه همین حواشی گریبان سریال «نهنگ‌آبی» به کارگردانی فریدون جیرانی و تهیه‌کنندگی سعید ملکان را گرفت و تیغ سانسور باعث شد تا ارتباط معنایی و مفهومی بسیاری از صحنه‌های فیلم برای مخاطبانش از بین برود و صفحات مجازی از کنایه مخاطبان این سریال به مدیانی که محصولات شبکه نمایش خانگی را این‌چنین به دست مخاطبان می‌رسانند پر شود. هرچند ماجرای سانسور و ممیزی در شبکه نمایش خانگی اتفاق جدیدی نیست اما به نظر می‌رسد اعمال نظره‌ای سلیقه‌ای در ماه‌های اخیر بیشتر از سابق شامل حال تولیدات نمایش خانگی شده است.

ساعد سهیلی و حمیدرضا آذرنگ از جمله بازیگران سریال «نهنگ آبی» در هفته‌های گذشته با انتشار مطالبی در صفحات شخصی نسبت به آنچه در فیلم‌نامه خوانده و بازی کردند و آنچه مخاطب به تماشایش نشسته است و تفاوت این دو نوشتند و اعتراض‌شان را به گوش مخاطبان‌شان رساندند. در این میان در ماه‌های گذشته و در جریان سرمایه‌گذاری محمد امامی در سریال شهرزاد، باز هم صحبت از چگونگی و مبلغ سرمایه‌گذاری امامی در این پروژه شد و بسیاری که خواستار شفاف‌سازی در این زمینه بودند منتظر واکنشی از سوی

سینماگر آلمانی در راه تهران

زیلکه بوئر، طراح صحنه فیلم‌های سینمایی آلمان، در سی‌وهفتمین جشنواره جهانی فیلم فجر کارگاه تخصصی برگزار خواهد کرد.

زیلکه بوئر، طراح صحنه آلمانی، به واسطه همکاری در دو فیلم از فلوریان هسکل فون دونسمارک، کارگردان شهیر آلمانی، توانست در مجامع جهانی شناخته شود. طراح‌ی صحنه دو فیلم از این کارگردان؛ یعنی «زندگی دیگران»، «خاطرات پُل» و «من محصول ۲۰۰۶ و فیلم «هرگز به دورست نگاه

نکن»، محصول ۲۰۱۸ برعهده بوئر بوده که اولی برنده اسکار بهترین فیلم خارجی‌زبان و دومی نامزد همین بخش در مراسم اسکار شد. این طراح صحنه آلمانی همچنین توانست جایزه بهترین طراحی صحنه آلمان را برای فیلم‌های «زندگی دیگران»، «خاطرات پُل» و «من کیستم» از آن خود کند. از دیگر فعالیت‌های این هنرمند آلمانی می‌توان به همکاری در فیلم‌هایی مانند «چهار

هنر

درباره فیلم‌سازی مانند تقوایی و بیضایی



فیلم‌هایش می‌توانست تأثیر بیشتری بر نظام فرهنگی ما بگذارد. ما او را از دست دادیم، نه او را. ما. بیضایی فردوسی معاصر خودش است. نوشته‌هایش رنگ حماسی دارند. شبیه جاقوپی تند و تیز- جاقو هم کاربردهای متفاوت دارد؛ یک جا برای قتل، یک جا هم برای کارهای مفید روزمره؛ ولی ذاتش تیز و برنده است. به نظرم وقتی در سال ۱۳۶۰ «مرگ یزدگرد» را شروع کرد، خیلی زود فهمید مرگ هنری کارهایش هم شروع شده. البته سال‌های بعد هم توانست آثاری درخور توجه خلق کند؛ ولی دولتمردان خیلی زود فهمیدند آباشان با او در یک جوی نمی‌رود و بنا را بر توقف قطار در حال حرکت گذاشتند. کمتر کسی می‌داند فیلم «باشو غریبه کوچک» که در سال ۱۳۶۴ ساخته شد، پس از پنج سال توقیف در سال ۱۳۶۹ به اکران عمومی درآمد! پنج سال زمان کمی برای کشتن ذوق هنری و شعف خلق‌کردن اتفاق تازه در آثار یک هنرمند نیست! بااین‌حال نمایش‌ها و نوشته‌هایش از راه می‌رسید و او متوقف نمی‌شد؛

چون هیچ‌وقت نمی‌توان جلوی موجی عظیم را گرفت؛ اما فقط می‌توان آثاری را که به جای می‌ماند، کم کرد؛ در سال ۱۳۸۰ «سگ‌کشی»، یکی از تلخ‌ترین قصه‌های سینما، به روایت تصویر درآمد. قصه و شخصیت‌های آن فیلم برگرفته از دل جامعه بود که شکاف در لایه‌های اجتماعی مردم را در زمان حال و حتی آینده نشانه می‌گرفت. هنرمند یک گام جلوتر از زمانه خود است، نه به دلیل مریخی‌بودن یا تافته جداافت‌ه‌بودن آنها؛ بلکه به علت نگاه درست و چندگانه به اطراف خود و شناخت از تاریخ.

واقعیت این است که ما تا چه حد می‌توانیم دانش‌آموخته‌های کلاس‌های درس را به‌عنوان هنرمند پرورش بدهیم؟ پس گوشه‌نشین‌کردن این تفکرات چه دلیلی دارد؟ مگر اینکه نمی‌خواهیم اتفاقی درست و مناسب برای جامعه ما بیفتد!

باین‌حال تاریخ گواه خوبی است که عملکرد ما بررسی کند. امثال بیضایی و تقوایی قطعا در تاریخ نام‌شان به نیکی یاد می‌شود. فقط دریغ و درد که آن‌چنان قدردان آنها نیستیم! ...



نسبت به نحوه ارائه دی‌وی‌دی اول فیلم «هزارپا» داشتند، لازم دانستم قبل از تماشای قست دوم توضیحی را بیان کنم. فیلمی که می‌بینید نه یک سریال و نه یک مینی‌سریال است، بلکه یک فیلم سه‌ساعت‌ونیمه و نسخه کامل فیلم سینمایی «هزارپا» است. ما در نمایش سینمایی به دلیل محدودیت‌هایی که داشتیم مجبور شدیم حدود یک‌ساعت‌ونیم از این فیلم را حذف کنیم و دوستان نسخه دوساعته را در سینماها دیدند. او ادامه داد: «این نسخه کامل فیلم است، دلیل ارائه آن در دو دی‌وی‌دی این است که اگر قرار بود با کیفیت خوب تصویر، تمام فیلم و پشت صحنه را ارائه دهیم طبعاً در یک دی‌وی‌دی جای نمی‌گرفت. البته بهتر بود نسخه نهایی در یک پک متشکل از دو دی‌وی‌دی در یک زمان عرضه می‌شد اما مقررات شبکه نمایش خانگی به نحوی است که یک فیلم سه‌ساعت‌ونیمه را به رسمیت نمی‌شناسد و مجوز مینی‌سریال به آن می‌دهد. به هر حال من بابت این مسئله از جانب همه، از شما بینندگان عزیز بوزش می‌خواهم».

در پی سخنان ابوالحسن داودی، کارگردان فیلم سینمایی «هزارپا»، اداره‌کل نمایش خانگی سازمان سینمایی اعلام کرد: «انتشار ۲۰۰دقیقه‌ای فیلم سینمایی «هزارپا» در دو نسخه DVD به درخواست و اصرار مؤسسه تصویری سوره وابسته به حوزه هنری بوده است». اما صحبت بسیاری از منتقدان نمایش فیلم هزارپا در دو قسمت این است که به چه دلیل بعد از تماشای این فیلم در سینما و پرداخت هزینه بلیت این بار باید فیلم را در شبکه نمایش خانگی در دو قسمت و در واقع کامل‌تر از نسخه‌ای که در سینما نمایش داده شده ببینند! تا اینجا شبکه نمایش خانگی یکی از پربحث‌ترین اتفاقات شش‌ماهه دوم سال ۹۷ را به خود اختصاص داده و باید دید در روزهای آینده حواشی ادامه‌دار این حوزه به کجا خواهد رسید.

رخشان بنی‌اعتماد با «نرگس» به خانه سینما می‌رود

حسین جعفریان، مدیر فیلم‌برداری بوده، شیرین وحیدی تدوین را انجام داده، صدابرداری برعهده پرویز آثاب بوده و محمدرضا علیقلی موسیقی فیلم را ساخته است. سیمرغ بلورین بهترین کارگردانی و بهترین موسیقی متن، دیلم افتخار بهترین فیلم‌برداری و تقدیر از بازی فریم‌ها فرجامی و صدابرداری صفاریان (دبیر کانون فیلم) برگزار می‌شود. این جلسه در تاریخ سه‌شنبه، ۲۱ اسفند، رأس ساعت ۱۸ در سالن سیف‌الله داد

خانه سینما برگزار می‌شود و استفاده از این برنامه برای همه علاقه‌مندان، آزاد و رایگان است. «نرگس» محصول سال ۱۳۷۰ و چهارمین فیلم بلند رخشان بنی‌اعتماد است که فیلم‌نامه آن توسط او و فریدون جیرانی به طور مشترک نوشته شده. فریم‌ها فرجامی، ابوالفضل پورعرب و عاطفه رضوی، بازیگران اصلی فیلم هستند و از دیگر بازیگران می‌توان به رضا کرم‌رضایی، باران کوثری و حشمت‌الله آرمیده اشاره کرد.



● این‌روز‌ها تفکر و تأمل در باب «به‌پایان‌رسیدن»، امری است فراگیر. گویی در غیاب کنش‌ورزی‌های امیدبخش و وعده رستگاری، تنها می‌توان به انتظار یک پایان دهشتناک نشست. یک «آپوکالیپتیسیم» که مانند راه‌حل نهایی، بشریت خسته از رقابت را نجات دهد. نمایش «موی سیاه خرس زخمی» در حال‌وهوای همین «به‌پایان‌رسیدن» است؛ روایتی از زوال و انحطاط خاندانی پرقدرت‌وثروت. جابر رضایی و پیام سعیدی، با نگاهی به نمایش‌نامه هملت، شخصیتی را خلق کرده‌اند که نام جیبی دارد: «بود»؛ نامی که یکسره اتصال به گذشته دارد و گویا اشاره به زمان حالی است که در آن، توان کنش‌ورزی از دست رفته و بازی تاج‌وخت به امری کثیف مبدل شده. «بود» گرفتار همسر خیانتکار خویش «جیران» و برادر جاه‌طلبش، «دادا» است. شخصیتی مانند «بود»، روزگاری صاحب امپراتوری ابرهای سفید و باران‌زا بوده و این‌روزها به خرسی زخمی تبدیل شده که گرفتار دمانس و زوال عقلی است. «گذشته» از یاد می‌رود و امکان فهم زمان حال، ناممکن می‌شود. بنابراین جایگاه قدرت و دسترسی به مکت، امری محال شده است. تلاش «بود» ذیل پریش از «هویت» معنادار می‌شود. برای او کیستی و چستی، مهم‌ترین پرسش‌ها و یافتن پاسخ آن دشوارترین کارهاست. «موی سیاه خرس زخمی» نمایشی در باب هویت، زوال و یک زمان آپوکالپتیک است. تلاش برای رؤیت‌پذیرکردن مناسبات قدرت و فرایندهای تطبیع و محدودیت. اما آیا استراتژی اجرائی، به درستی کار می‌کند؟ آیا با اجرائی ناپهنگام و رادیکال طرف هستیم یا دستاوردها در مقابل ناکامی‌ها، چندان قابل اعتنا نیست و باید راهی دیگر پیموده شود؟

به نظر می‌آید جهانی که بازنمایی شده، فاقد جامعیت است. مناسبات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی چندان آشکار نمی‌شود و فی‌المثل در قیاس با هملت که به میانجی‌ی یک فرد امکان روایت‌مندی یک دوران ممکن شده، در اینجا بیشتر از سرگذشت یک فرد روبه‌رو هستیم. آنچنان از مردمان و مناسبات واقعی آنان با نظم مستقر خبری نیست. بنابراین از مصائب «بود» فراتر نمی‌رویم و مدام بر زوال و فروپاشی او تأکید می‌شود. از منظر اقتصاد سیاسی، مالکیت ابرهای سفید و باران‌زا، می‌تواند میانجی اتصال با شیوه تولید مادی جامعه باشد. آشکارشدن مناسبات مادی حول این مالکیت، تعیین‌بخشی به مناسبات سیاسی و مکانیسم قدرت است. اما جابر رضائی و پیام سعیدی، از این پتانسیل آشکارکنندگی چندان استفاده نکرده و به نمایش‌نامه‌ای رضایت داده‌اند که غایتش روایت زوال یک فرد در یک خانواده است. «بود» واجد جایگاهی در مناسبات قدرت است که اگر آشکارتر می‌شد می‌توانست به میانجی آن، نوری بر دهلیزهای تاریک بیفکند و معاصر اینجا و اکنون ما شود. به‌هرحال شیوه اجرائی، نوع بازنامایی و صداپشته چگونگی روایت، بر این نکته تأکید می‌کند که گروه اجرائی، چندان مایل به ساختن یک کلیت انضمامی نیست که در آن ساحت‌هایی مانند اقتصاد، فرهنگ و سیاست عینیت یابد. ساختن یک جهان خودآیین و واجد کلیت انضمامی، مستلزم به‌کارستن انبوهی عناصر

